

نمایش اسپانیایی

یاسمینا رضا

مترجمان

زهرا قربان خانلو

غلامحسین دولت آبادی



۱۳۹۴

شخصیت‌های نمایشنامه

به ترتیب ورود

مردی ۶۰، ۵۵ ساله.	فرنان (FERNAN)
زنی ۶۰، ۶۵ ساله.	پیلار (PILAR)
دختر پیلار، حدوداً ۴۰ ساله.	نوریا (NURIA)
دختر پیلار ۴۰، ۴۵ ساله.	اورلیا (AURELIA)
شوهر اورلیا، ۵۰ ساله.	ماریانو (MARIANO)

بازیگر مرد

۱. مصاحبه‌ی خیالی

[که نقش فرنان را بازی می‌کند] بازیگرای مرد بُزدکن.
جرأت ندارند.

اولیش خودم‌آم.

ویژگی‌ای انسانی رایج توی دنیای عادی با خصوصیات
یه بازیگر کاملاً در تضاد. در تمام طول زندگیت،
رفتاری زنونه داری، می‌خوای تو رو بطلبن و ازت
خوششون بیاد. وختی به پدرم گفتن که اون می‌خواد
بازیگر شه، جواب داد: عجب! پس قائلن زده تو کار
پدرسوختگی! بازیگرا آدمای مهمی شدن. نظر اونا رو
درباره‌ی مهاجرت و تغییرات ژنتیکی ارگانسیم
می‌خوان.

اونا آدمای مهمی‌ان، مشهورن، همه به اونا احترام
می‌ذارن. اون موقع که ما خودمونو تو این حرفه
انداختیم، برای خونواده‌هامون افت داشت.
اما حالا اوضاع عوض شده.

بین اونا حتی افراد خشکه‌مذهبی پیدا می‌شه. با این‌که
صد ساله مدام تکفیر می‌شن، اما کینه‌ای به دل نگرفتن.
الان یه نمایشنامه‌ی اسپانیایی اثر اولمو پانرو رو تمرین
می‌کنم. قراره که نقش یه مدیر ساختمونو بازی کنم، یه
مرد بیوه، که با زنی مسن‌تر از خودش که دو تا دختر

در متن اشاره‌ی خاصی به دکور نشده و سکوت‌ها و
مکث‌های ضروری نیز عمدتاً مشخص نشده است.
بازی نمایش اسپانیایی و گفت‌وگوی بازیگران خطاب به
تماشاگران باید بدون وقفه اجرا شود؛ بازی باید ریتمی
مثل ریتم «لگاتو» در موسیقی داشته باشد.

بازیگر داره، رابطه برقرار می‌کنه.

تو یه کلام،

مرد خوبیه اما بی‌حوصله‌س.

از این‌که تو زندگی واقعی، نه خوبام، نه بی‌حوصله،

به خودم می‌بالم.

با این‌که دقیقاً نمی‌تونم بگم که زندگی واقعی چیه.

وختی یه شخصیت و محیطشو ترک می‌کنم، خیلی

دل‌تنگ می‌شم، حتی بیشتر از موقعی که یه محیط

واقعیو ترک کرده باشم.

زندگی واقعی، کُند و خالیه.

تو این نمایشنامه، من یه صحنه‌ی بزرگ و جذاب دارم،

که فقط خودم توش حرف می‌زنم.

هم‌بازی من که یه زنه، یه کلمه‌ام دیالوگ نداره، ولی

با این حال، صحنه رو از دست من می‌گیره،

اون هیچ حرفی نمی‌زنه ولی همه فقط اونو می‌بینن.

این‌جوری انگار من صحنه رو تو سینی نقره گذاشتم و

دو دستی تقدیمش کردم.

فرنان

۲. نمایشنامه‌ی اسپانیایی

صحنه‌ی اغوا؛ خانه‌ی پیلار.

فرنان و پیلار.

جمله‌ای که آدم زیاد می‌شنوه پیلار، و شاید خودتونم

خیلی به زیون آورده باشین، اینه: مدیر ساختمون

چی کار می‌کنه؟ هیچی! حالا فرقی نمی‌کنه، چه زیاد تو

محل کارمون بمونیم، چه توی خونه بمونیم، در هر

صورت ما رو سرزنش می‌کنن که در دسترس نیستیم -

مالکا سراغ ما رو از منشی نمی‌گیرن - این اعتراضا

روزبه‌روز بیشتر می‌شه و من با اطمینان می‌تونم بهتون

بگم که افزایش وسایل ارتباطی، ارتباط رو می‌کشه:

فکس یا ایمیل کاری از پیش نمی‌برن و فقط به نامه و

تلفن اضافه شدن. این‌که مدیر ساختمون هیچ و خ

جواب نمی‌ده و سراغ کسی رو نمی‌گیره و ما نمی‌تونیم

دور کلمه‌هایی مثل هرگز، همیشه، هیچ‌چی رو خط

بکشیم، همه از همین‌جا ناشی می‌شه. مشکل اینه که

هیچ‌کس اداره کردن آدم‌ها رو به ما یاد نمی‌ده. رعایت

قوانین سخته، اما مدیریت سخت‌تره! تو کار ما، دو

جنبه‌ی متضاد وجود داره. یکی‌ش جنبه‌ی تجاریه، که

لزوماً روان‌شناختی‌یه، و یکی‌ش حرفه‌ای، یعنی که

بتونی علی‌رغم همه‌ی اینا کار تو انجام بدی. برای من